

ختم ولایت و خاتم الاولیاء

<?xml encoding="UTF-8">

یکی از مهمترین مباحث در ولایت به ویژه از دیدگاه عرفانی مبحث "ختم ولایت" است که هنوز هم معرکه آرای اهل ذوق و صاحب نظران در عرفان می باشد. جهت روشن شدن بحث مقدماتاً به بررسی اجمالی ولایت و معنای آن پرداخته و سپس خاتم ولایت و اقسام آن، ختم و اقسام آن و صفات هر يك را مورد تامل قرار می دهیم:

ولایت از معدود کلماتی است که در قرآن و احادیث در معانی مختلفی بکار رفته است. با توجه به موارد استعمال قرآنی، ولایت را می توان چنین معنا کرد: ولایت عبارت است از سرپرستی و مالکیتی که باعث نوع خاصی از تصرف و تدبیر می شود. برترین مرتبه این ولایت از آن حق - "جل جلاله" - است که مالک حقیقی و مدبر واقعی هر چیزی است (1); بلکه صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می باشد که به اذن او، بر صاحبان آن افزوده شده است. از این رو در نزد شیعه ولایتی معتبر است که به اذن حق و منسوب به او باشد؛ زیرا همانطور که گفته شد، فقط حق تعالی مالک واقعی و حاکم بر جهان هستی است و فقط او شایسته خطاب ولی، حاکم، سلطان و مالک است و احدی در عرض او حتی بر نفس خود، ولایت و سلطنت ندارد. چون حق تعالی مبرا از مجانست مخلوقات است، خلفا و نمایندگانی را برای تربیت مملوکان و عبیدش منصوب فرموده و اطاعت ایشان را واجب گردانیده است. لذا ولایت به اذن او برای رسول الله «صلی الله علیه وآله» و برخی از مومنان نیز ثابت گردید؛ چنانکه در آیه شریفه قرآن بدان اشاره شده است:

"انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون. (2) در این آیه ولایت الهی به ترتیب منحصر به سه فرد است:

الف - حضرت حق (جل جلاله)

ب - حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه وآله»

ج - مؤمنان

در عرفان نیز ولایت به عنوان یکی از ارکان و محورهای اصلی، مورد بحث و بررسی عرفای بزرگ از جمله ابن عربی قرار گرفته است. بعقیده او ولایت کمالی است ازلی و ابدی که سرآغاز جمله کمالات است؛ زیرا در نظر وی غایت کمالات انسانی رسالت و بعد نبوت است که آنها نیز خود مرتبه ای از مراتب ولایتند و بدین جهت او ولایت را ملک عام و محیطی می داند که شامل نبوت و رسالت می باشد. اما اینها خود دو امانت الهی و وظیفه اجتماعی برای شخص رسول و نبی هستند که محدوده آن همین عالم عین و شهادت است؛ در حالی که ولایت که باطن این دوست همواره باقی است و در واقع رسول و نبی بواسطه این جنبه است که در دنیا و آخرت دارای کمال و برتری بر سایر انسانها می باشند.

صاحب واقعی تمامی ولایتها و نبوتها و رسالتها در نظر ابن عربی و سایر مشایخ عرفا تنها يك حقیقت است؛ همان که آغاز و غایت آفرینش است، حقیقتی که کاملترین مظهر و مجلای حضرت حق، متحقق به جمیع اسماء الهی و واسطه در فیض به ماسواست یعنی همان حقیقت محمدی «صلی الله علیه وآله». توضیح اینکه در صحف کریمه اهل تحقیق محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و

هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و رق منشور و وجود منبسط و نور مرشوش نیز می‌کنند.

نفس رحمانی را حقیقت محمدی نیز گویند؛ زیرا نفس اعدل امزجه که نفس مکتفیه است به حسب صعود و ارتفاع درجات و اعتلای مقامات عدیل صادر اول می‌گردد. بلکه فراتر از عدیل مذکور، اتحاد وجودی با وجود منبسط می‌یابد و در این مقام جمیع کلمات وجودیه، شؤون حقیقت او می‌گردند.

ابن عربی در باب یکصد و نود و هشتم فتوحات مکیه که در معرفت نفس و اسرار آن است در این مطلب می‌فرماید:

"الموجودات هی کلمات الله التي لا تنفذ كما فی قوله تعالى "قل لو كان البحر " و قال تعالى فی حق عیسی " و کلمته القاها الی مریم (4) " و هو عیسی فلهذا قلنا ان الموجودات کلمات الله الی ان قال: و جعل النطق فی الانسان علی اتم الوجوه، فجعل ثمانية و عشرين مقطعا للنفس يظهر فی کل مقطع حرفا معینا هو غیر الآخر، ما هو عینه مع کونه لیس غیر النفس. فالعین واحدة من حیث انما نفس، و کثیرة من حیث المقاطع." مراد از سریان ولایت در السنه اهل تحقیق، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است؛ چنان که فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی: "و من الماء کل شیء حی (5) " سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثبت ماده ساری در جمیع موجودات است. اهل تحقیق همگی بر مبنای وحدت شخصی وجود بر این عقیده راسخند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است.

حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است، در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه‌ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت خود را تحقق می‌دهد؛ در مرتبه اسما و صفات الهی با انبا از غیب و رفع تخصم در قالب حقیقت اسم اعظم، در عالم ارواح بواسطه روح محمدی «صلی الله علیه وآله» و در مرتبه شهادت نیز در صورت نبی از انبیا، از آدم تا عیسی «علیه السلام»، و بالاخره در چهره کاملترین مظهر خود یعنی حضرت ختمی مرتبت «صلی الله علیه وآله» ظهور نموده و بدین ترتیب ختم تمامی این نبوت و ولایات را می‌نماید؛ اما علیرغم آنکه خود صاحب تمامی این ولایات است چون به کسوت نبوت و رسالت در این عالم ظاهر می‌گردد و اینها مانع از ظهور جنبه ولایت وی می‌باشند بدین جهت ظهور ولایت او در قالب اولیای امتش محقق می‌گردد. (6)

خاتم و ختم:

مقصود از خاتم کسی است که به نهایت کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است (7). این اصطلاح در شرع و عرفان در مورد دو امر نبوت و ولایت بکار رفته است. خاتم نبوت کسی است که حق تعالی نبوت را به او ختم نموده و آن پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» است، که آیه 40 سوره احزاب "ولکن رسول الله و خاتم النبیین (8) نیز تصریح بر همین معنا دارد؛ اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌گردد. (9) همانطور که ولایت بر دو قسم است، ختم نیز بر دو قسم می‌باشد:

1- ختم ولایت عامه یا مطلقه

2- ختم ولایت خاصه

چون نبوت ظهور ولایت است پس هر چه دایره نبوت عامتر باشد، دلیل بر شمول دایره ولایت خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» بود پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همانطور که نبوت جمیع انبیا، از آدم تا عیسی «علیه السلام» از مراتب و شؤون نبوت محمدی «صلی الله علیه وآله» بود پس ولایت ایشان که باطن نبوتشان می باشد نیز از مراتب و شؤون ولایت محمدی «صلی الله علیه وآله» است، و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آنها در امت محمدی «صلی الله علیه وآله» است پس ختم آن نیز بدست ولیی از اولیای این امت خواهد بود.

مقصود از ختم خاص همان ختم ولایت محمدی «صلی الله علیه وآله» است و خاتم ولایت محمدی «صلی الله علیه وآله» همانطور که از نام آن مشخص است - ولایت اولیای محمدی را ختم می نماید و او کسی است که بر قلب حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» می باشد.

مرحوم آقا محمد رضا قمشه ای ختم خاص را چنین تعریف می نماید:

"مراد از خاتم الاولیاء کسی است که صاحب عالی ترین مراتب ولایت و نهایت درجه قرب باشد به گونه ای که نزدیک تر از او به خداوند متعال کسی نباشد. (10)

حال با توجه به این مطلب که نزدیکترین مظهر به حقیقت مقدس محمدی همانا حقیقت مظهر علوی است که در وجود مقدس حضرت علی «علیه السلام» و فرزندان مطهرش - که قدوه و پیشوای آدم عالم هستند - تبلور یافته است، لذا کسی جز حضرت امیر مؤمنان علی «علیه السلام» شایستگی آن را ندارد که خاتم ولایت مطلقه محمدیه باشد خصوصاً با توجه به این که این معنا در احادیث نبوی حتی از طریق اهل سنت، نیز وارد شده است که تعداد آنها کم هم نیست و ما در اینجا به حسب اختصار به ذکر فقط چند نمونه از آنها اکتفا می کنیم:

1- قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: "كنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فیه و جعله جزئین فجاء انا و جزء علی". (11) حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» فرمودند: "من و علی نوری در برابر حضرت حق "عزوجل" بودیم چهارده هزار سال قبل از آن که آدم آفریده شود پس چون آدم خلق شد خداوند این نور را قسمت کرد و آن را دو جزء نمود جزئی را من و جزئی را علی قرار داد

.

2- قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: "خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیئا واحدا حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففی النبوة و فی علی الوصیة (12)". از حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» مروی است که فرمود: من و علی از یک نور و یک حقیقت آفریده شدیم چهار هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم «علیه السلام» را بیافریند. چون خداوند آدم «علیه السلام» را آفرید آن نور را در صلب وی قرار داد و پیوسته این نور در اصلا ب گذشته همینطور یگانه بود تا آنکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس نبوت در من و وصایت در علی قرار گرفت.

3- عن علی «علیه السلام» قال: قال رسول الله «صلی الله علیه وآله» یا علی خلقنی الله و خلقتک من نوره، فلما خلق آدم «علیه السلام» اودع ذلك النور فی صلبه فلم یزل انا و انت شیئا واحدا، ثم افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففی النبوة و الرسالة، وفیک الوصیة و الامامة (13). حدیث فوق از حضرت علی «علیه السلام» است که از قول حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» می فرماید: "ای علی خداوند من و تو را از نور خود آفرید و چون آدم «علیه السلام» را آفرید این نور را در صلب او به ودیعه قرار داد و پیوسته من و تو نور واحدی بودیم تا اینکه در صلب

عبدال مطلب از یکدیگر جدا شدیم، پس در من نبوت و رسالت و در تو وصایت و امامت نهاده شد." احادیث فوق بوضوح علاوه بر نزدیکی این دو حقیقت مقدس از اتحاد آن دو حکایت می‌کند و اگر دقت شود هر يك از آنها به ترتیب از حیث مدلول بر دیگری برتری دارند؛ زیرا حدیث اول یگانگی این دو حقیقت را تا ظهور آدم بیان می‌نماید که پس از خلق آن حضرت این دو حقیقت مقدس از یکدیگر جدا می‌شوند؛ اما حدیث دوم اتحاد نوری این دو بزرگوار را تا حضرت عبدال مطلب بیان می‌کند و این بدین معناست که همانطور که حقیقت محمدی «صلی الله علیه وآله» دارای ولایت و نبوت مطلقه بود - به گونه‌ای که ولایت و نبوت جمیع انبیا و اولیا جلوه‌ای از انوار ولایت آن حقیقت مقدس بود - به جهت اتحاد مذکور نیز آن حضرت دارای مقام ولایت و نبوت مطلقه است؛ بطوری که ولایت و نبوت تمامی انبیا و اولیا، شعاعی از خورشید تابناک ولایت آن حقیقت مطهر است، همچنانکه در روایت آمده است:

"بعث علی مع کل نبی سرا و معی جهرا."

این دو حقیقت مقدس همواره در جمیع کمالات شریک بوده‌اند تا آنکه پس از افتراق در صلب عبدال مطلب یکی صاحب مقام نبوت و دیگری دارای مرتبه وصایت گردیده است و شاهد بر این معنا قول رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» است که فرمود:

"لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة، فان لم تکن نبیا فانک وصی نبی و وارثه، بل انت سید الاوصیاء و امام الاتقیاء." (14) جالب توجه است که این سخنان در کتب اهل سنت هم نقل شده است:

"قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: علی منی بمنزلة راسی من بدنی." (15) " قال النبی «صلی الله علیه وآله»

لعلی: انت منی وانا منک." (16) پس مطابق آنچه بیان شد صاحب ولایت مطلقه الهی، حقیقت علوی «علیه السلام» است، همانگونه که صاحب مقام نبوت مطلقه الهی حقیقت محمدی است. این معنا با بیان قبلی ما که خاتم ولایت مطلقه الهی خود حقیقت محمدی «صلی الله علیه وآله» است منافاتی ندارد؛ زیرا همانطور که در احادیث نور مشاهده شد ایشان حقیقت واحدی بوده‌اند که در هنگام ظهور در این عالم که عالم ظاهر و شهادت است از یکدیگر جدا و در دو قالب متفاوت ظاهر گردیده‌اند.

ائمه اطهار «علیهم السلام» نور واحد هستند که در راس (17) ایشان حضرت علی «علیه السلام» وصی و ولی حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» و بعد از ایشان سایر ائمه «علیهم السلام» دارای این مقام می‌باشند، تا حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» که آخرین ایشان و خاتم ولایت جزئیه (خاصه) آن حضرت است. در انتها به ذکر دو روایت جهت تایید ولایت باقی ائمه «علیهم السلام» تبرک می‌جوئیم:

(1) اتحاد نوری ائمه «علیهم السلام» با حقیقت محمدی «صلی الله علیه وآله» به تصریح روایات بسیاری که از سنی

و شیعه وارد شده است: قال الله تعالی: "یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ولده نورا من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السماوات و الارض، فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و جردها کان عندی من الکافرین. یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع و یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقرب بولایتکم...". (18) حدیث فوق از احادیث معراجی است که حق تعالی

خطاب به حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» می‌فرماید: ای محمد! من تو و علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه نسل حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم؛ پس هر کس آن را بپذیرد، در پیشگاه من از مومنان بشمار می‌آید و هر کس آن را انکار کند، نزد من از کافران محسوب می‌گردد. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم سر برآستان عبودیت من بساید تا بدانجا که جسمش فرسوده و نزار شود سپس در حالتی

نزد من آید که منکر ولایت شما باشد، هرگز او را نخواهم آمرزید تا آنکه به ولایت شما اقرار کند... همان طور که در حدیث مذکور مشاهده می‌شود حضرت حق - جلت عظمت - نه تنها حقیقت محمدی و حقیقت علوی، بلکه جمیع ائمه «علیهم السلام» را از نور خود آفریده و ولایت ایشان را نیز در عرض ولایت آن دو حقیقت مقدس قرار داده است و آن را چنان ارج می‌نهد که ایمان و کفر را دایر مدار آن می‌داند. بنابر این ایشان نیز مانند حقیقت علوی به حکم اتحاد نوری که با حقیقت محمدی «صلی الله علیه و آله» دارند در تمامی فضایل جز نبوت، با آن حضرت شریک هستند، یعنی مانند او صاحب اسم اعظم الهی و دارای "جوامع الکلم" و سایر مناقب می‌باشند. بدین لحاظ ایشان تنها شایستگان منصب ختم ولایتند که در وجود مبارک حضرت بقیه الله الاعظم «عجل الله تعالی فرجه الشریف» ظهور و بروزی تام دارد.

(2) اطلاق وصی بر ایشان که به حکم "کل وصی ولی و لا عکس" ولایتشان نیز ثابت می‌شود: قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: "قلت یا رب و من اوصیائی؟ فنودیت: یا محمد اوصیاءک المکتوبون علی ساق عرشی، فنظرت و انابین یدی ربی جل جلاله الی ساق العرش فرایت اثنی عشر نورا، فی کل نور سطر اخضر علیه اسم وصی من اوصیائی، اولهم علی بن ابی طالب، و اخرهم مهدی امتی. فقلت: یا رب هولاء اوصیائی من بعدی؟ فنودیت: یا محمد هولاء اولیائی و اوصیائی و اصفیائی و حججی بعدک علی بریتی و هم اوصیاءک و خلفاءک و خیر خلقی بعدک... (19) حدیث فوق نیز از احادیث معراجی است و همان طور که ملاحظه می‌شود تعداد اوصیای حضرت ختمی مرتبت «صلی الله علیه و آله» را دوازده تن ذکر نموده است که اول ایشان حضرت علی ابن ابی طالب «علیه السلام» و آخرین ایشان حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» است و وقتی حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» سؤال می‌کنند که آیا ایشان اوصیای بعد از من هستند؟ از جانب حق ندا می‌رسد که ای محمد اینها اولیا، اوصیا، برگزیدگان و حجت‌های من بعد از تو برای مردمند. همچنین آنها اوصیا و جانشینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می‌باشند.

پاورقی ها:

(1) مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه "انت ولی فی الدنیا و الآخرة (یوسف، 101)، ولایت الهی را چنین معنا می‌کند: ولایت حق یعنی قائم بودن او بر هر چیز و به ذات و صفات و افعال هر چیز که خود ناشی است از اینکه او هر چیزی را ایجاد کرده و از کتم عدم به ظهور وجود آورده است..."

(2) مائده، 55

(3) کهف، 109

(4) نساء، 171

(5) انبیاء، 30

(6) حسن زاده آملی: انسان کامل در نهج البلاغه، ص 201-206

(7) ر.ک: کاشانی: الاصطلاحات الصوفیه، ص 159

(8) خاتم (به فتح تاء و کسر آن) غیر از معانی دیگری که دارند، هر دو به معنای آخر هر چیز و پایان آن نیز می‌باشند. در اقرب و قاموس خاتم (به فتح و کسر) به معنای انگشتر، آخر قوم، عاقبت‌شی و غیره و در کشف و تفسیر بیضاوی به معنای آخر الانبیاء آمده است. (قاموس قرآن 2/226)

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه فوق می‌فرماید: مراد از خاتم النبیین بودن آن حضرت این است که نبوت به او

ختم شده و بعد او دیگر نبیی نخواهد بود... رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدا به سوی مردم باشد و نبی آن کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است و لازمه این حرف آن است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا «صلی الله علیه وآله» نباشد، رسالتی هم وجود نداشته باشد؛ چون رسالت خود یکی از اخبار و انباء غیب است.

وقتی بنا باشد انباء غیب منقطع شود و دیگر نبوت و نبیی نباشد، قهرا رسالتی هم نخواهد بود. از اینجا معلوم می‌شود که چون رسول خدا «صلی الله علیه وآله» خاتم النبیین است پس خاتم الرسل هم خواهد بود. (المیزان ج 32، ص 200)

(9) کاشانی : همان منبع ، ص 159

(10) قمشه‌ای: تعلیقات بر فصوص، ص 64

(11) ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 450 و نیز با کمی تغییر در خوارزمی: مناقب ص 88؛ قندوزی: ینابیع المودة، ص 314؛ هبة الله شافعی: تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 152؛ احمد بن حنبل: مناقب، ج 1، ص 479

(12) قندوزی: ینابیع المودة، ص 256

(13) همان منبع، ص 256-314؛ ابن مغازلی: مناقب ص 88؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 171

(14) قندوزی : همان منبع، ص 80

(15) محب الدین طبری شافعی: الریاض النضره، ص 162؛ قندوزی: ینابیع المودة، ص 235؛ ابن حجر هیثمی: الصواعق المحرقة، ص 75

(16) صحیح بخاری، ك 62 ب 9؛ صحیح ترمذی، ك 46 ب 19 و 20؛ مسند احمد، ج 3، ص 483؛ ابن ماجه: مقدمه، ب 11

(17) از امام محمد باقر «علیه السلام» نقل شده است: "... علی افضلنا و اولنا و خیرنا بعد النبی «صلی الله علیه وآله»"، ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 301

(18) حموی: فرائد السمطین، ج 2، ص 319-320؛ الجواهر السنیة، ص 312 - 313؛ شیخ طوسی: الغیبة، ص 95؛ ابن طاووس: طرائف ، ص 3171؛ مجلسی:

بحار الانوار ، ج 36، ص 261-263؛ بحرانی: غایه المرام، ص 194؛ اصفهانی - محمدتقی: مکیال المکارم ، ج 1،

566؛ صافی: منتخب الاثر، ص 116-117؛ ابن عیاش: مقتضب الاثر، ص 77

(19) قندوزی: همان منبع، ص 486؛ صدوق کمال الدین: ج 1، ص 254؛ مجلسی: همان منبع، ج 26، ص 337